

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

عرض کردیم «تعلّم» که ترک آن موجب فوت ذی المقدمه است، با همان دلیل که چون تحصیل غرض مولا واجب است و یکی از مقدمات، تعلّم است، عقلا تعلّم واجب می‌شود.

مرحوم نائینی بعد از اینکه اصل وجوب تعلّم را اثبات کردند، فرموده‌اند در مواردی که مکلف، علم به ابتلاء یا احتمال به ابتلاء دارد، مسلماً تعلّم واجب است، یعنی همین مطلبی که در بعضی رساله‌های عملیه آمده که مسائلی که مکلف، علم به ابتلائی آن دارد یا احتمال می‌دهد مورد ابتلائی آن واقع شود، تعلّم آن واجب است. جای بحث آن از نظر اصولی در همین جا است. محقق نائینی فرموده در جایی که مکلف علم دارد مسأله‌ای مورد ابتلاء اوست یا اطمینان به ابتلاء دارد، مسلماً این تعلّم – به همان دلیلی که یا ایشان فرموده و یا شیخ و تفصیل آن گذشت – واجب است.

لزوم تعلّم در صورت شک در ابتلا

اما در جایی که شک در ابتلاء داریم، ما الان نمی‌دانیم که آیا مستطیع می‌شوم و مسائل حج برای ما مورد ابتلاء واقع می‌شود یا نه؟ در مورد شک، یعنی شک در ابتلاء، چه باید گفت؟ بعضی گفته‌اند در مورد شک به ابتلاء، ما استصحاب عدم ابتلاء را جاری می‌کنیم.

به این بیان که الان یقین به عدم ابتلاء داریم، نمی‌دانیم دو یا پنج سال آینده، آیا حج و مسائل حج، مورد ابتلاء و احتیاج ما واقع می‌شود یا نه؟ عدم ابتلاء را استصحاب می‌کنیم. با استصحاب عدم ابتلاء، احراز می‌کنیم که این مورد ابتلاء ما نیست. چون استصحاب از اصول مبرزه است، می‌گوییم مورد ابتلاء ما نیست. و وقتی مورد ابتلاء نشده نتیجه این می‌شود که تعلّم واجب نیست.

بحثی که اینجا بین علماء واقع شده این است که آیا این استصحاب عدم ابتلا صحیح است یا نه؟ مجموعاً چهار اشکال به این استصحاب وارد شده که باید دید کدام وارد است؟

اشکال اول براستصحاب عدم ابتلا

اشکال اوّل را صاحب جواهر (ره) وارد می‌کنند و می‌فرمایند این استصحاب که از آن تعبیر به استصحاب استقبالی می‌شود، از

ادله حجیت استصحاب خارج است. ادله استصحاب شامل جایی است که یک یقین سابق، یعنی یک متیقن سابق و یک شک و مشکوک لاحق داریم. دو ساعت یا دو روز پیش، یقین به طهارت داشتیم، الان در بقاء و عدم بقاء طهارت شک داریم، استصحاب جاری می‌کنیم. اما در این مورد استصحاب استقبالی است، یعنی متیقن الان است، مشکوک، یک یا دو سال آینده است. به این می‌گوییم استصحاب استقبالی و صاحب جواهر با این استصحاب مخالف است و می‌فرماید ادله حجیت استصحاب، اطلاقی که شامل استصحاب استقبالی هم بشود ندارد. لذا فرموده نمی‌توانیم این استصحاب را جاری کنیم.

الان نمی‌توان عدم ابتلاء را احراز کرد و با احراز آن بگوییم تعلم بر ما لازم نیست و نتیجه این می‌شود، کسی که این استصحاب را جاری نداند، می‌گوید تعلم در اینجا هم واجب است. نظریه مشهور همین است که چه علم به ابتلاء و چه اطمینان به ابتلاء و چه احتمال ابتلاء را در آینده بدهیم، تعلم تمام این مسائل بر مکلف واجب است.

پاسخ محقق خوئی به اشکال صاحب جواهر

مرحوم آقای خویی(قده) در کتاب محاضرات، جلد2، صفحات 369 تا 370، اشکال فرموده‌اند که آن مقداری که ما از ادله استصحاب استفاده می‌کنیم این است که در جریان استصحاب، یک یقین و یک شک نیاز داریم. «لا تنقض الیقین بالشک»، ما فقط یک یقین و یک شک می‌خواهیم، لزومی ندارم که یقین آن، گذشته و شک آن بالفعل باشد. مانعی ندارد که الان یقین باشد، مشکوک در آینده باشد. لذا مرحوم آقای خویی فرموده‌اند ادله استصحاب، چنین اطلاقی دارد.

نقد استاد بر کلام محقق خوئی

این فرمایش ایشان یک اشکال دارد و آن این است که در روایات استصحاب، یک قدر متیقن در مقام مخاطب وجود دارد، یعنی سائل وقتی از امام(علیه السلام) سؤال می‌کند من قبل از اینکه نماز بخوانم یقین داشتم و بعد شک پیدا کردم، قدر متیقنی بین سائل و مجیب وجود دارد، اگر کسی قدر متیقن در مقام مخاطب را مانع از اطلاق بداند؛ مثل مرحوم محقق خراسانی یا مرحوم آخوند، اینجا این اطلاق منعقد نمی‌شود. ولی اگر گفتیم قدر متیقن در مقام مخاطب مانع از اطلاق نیست، که ظاهراً مبنای آقای خویی همین است، آنگاه این جواب ایشان تمام است. پس می‌توانیم در مقابل صاحب جواهر بگوییم اگر وجود قدر متیقن در مقام مخاطب، مانعیت از اطلاق نداشته باشد، این ادله استصحاب اطلاق دارد.

سوال:....؟

پاسخ استاد محترم: خیر، اشکال صاحب جواهر مبنایی نیست، اشکال ایشان به این برمی‌گردد که آیا دلیل حجیت استصحاب، شامل استصحاب استقبالی می‌شود یا نه؟ ما سه نوع استصحاب داریم؛ معمولی، قهقرایی و استقبالی. در اینکه آیا ادله حجیت استصحاب، شامل استصحاب قهقرایی و استصحاب استقبالی می‌شود یا نه، اختلاف است.

اشکال دوم بر استصحاب عدم ابتلاء

دومین اشکال بر این استصحاب، در کلمات مرحوم نائینی(قده) آمده است.(أجود التقريرات، ج1، ص230). ایشان فرموده‌اند یکی از شرایط جریان استصحاب این است که مستصحب یا باید خودش حکم شرعی باشد یا موضوع برای حکم شرعی باشد و در ما نحن فیه اینچنین نیست.

در ما نحن فیه می‌گوییم ما که الان نمی‌دانیم در آینده مسائل حج مورد ابتلاء است یا نیست. الان می‌خواهیم استصحاب کنیم که در آینده مورد ابتلاء نمی‌شود. با استصحاب عدم ابتلاء چه چیزی را می‌خواهید ثابت کنید؟ ابتلاء، موضوع برای حکم عقل به

لزوم تعلم است. عدم ابتلاء، موضوع براي حکم عقل به عدم لزوم تعلم است. در نتیجه ما در اینجا وقتی عدم ابتلاء را استصحاب مي‌کنیم، يعني عقل حکم مي‌کند که تعلم واجب نیست. در اینجا خود مستصحب، حکم شرعي نیست و موضوع براي حکم شرعي هم واقع نشده است.

لذا مرحوم نائيني از اين راه، استصحاب عدم ابتلاء را ابطال کرده‌اند و بعد در ادامه، مطلبي را فرموده‌اند که در ما نحن فيه به مجرد احتمال، حکم عقلي مي‌آید و احتمال ابتلاء الان موجود است. استصحاب را در جايي بايد جاري کنیم که موضوع براي ما محرز نباشد. اینجا به نفس احتمال، حکم عقلي جاري مي‌شود. به عبارت دیگر ما با استصحاب، یک موضوعي را تعبداً احراز مي‌کنیم، مثلاً نمي‌دانیم زيد زنده است یا نه؟ حیات زيد را استصحاب مي‌کنیم. معنای استصحاب حیات زيد این است که شارع تعبداً ما را متعبد به حیات زيد مي‌کند، حیات زيد را تعبداً احراز مي‌کنیم. یک امر تعبدي را احراز مي‌کنیم اما من جهة التعبد.

در ما نحن فيه براي ابتلاء یا احراز ابتلا از نظر واقع، که اثري وجود ندارد، بلکه به مجرد احتمال ابتلاء، عقل حکم به لزوم تعلم مي‌کند، تا ابتلاء را احتمال دادیم، موضوع عقل محرز است. موضوع حکم عقل به لزوم تعبد، ثابت است. اصلاً نيازي نداریم که ابتلاء را واقعا یا تعبداً احراز کنیم. این بياني است که مرحوم نائيني دارند.

سوال:...

پاسخ استاد محترم: این دو را در قالب یک اشکال ذکر کرده‌اند. حالا مي‌شود در قالب دو اشکال هم ذکر کرد. مخصوصاً این ذیل آن را که ما اصلاً مي‌خواستیم در آخر بگوئیم با وجود این ذیل، مجالي براي استصحاب عدم ابتلاء نیست و این ذیل، مسلم است.

اگر بر مستصحب، حکم شرعي بار باشد، استصحاب جاري است، اما اگر مستصحب را درست کردیم و بعد یک حکم عقلي بر آن بار کردیم و بعد بخواهیم بعد از این حکم عقلي، یک حکم شرعي بیاوریم، به این مي‌گویند اصل مثبت. يعني در باب استصحاب، جايي که بحث مي‌کنند استصحاب نبايد اصل مثبت باشد، يعني اگر با استصحاب یک اثر عادي یا یک اثر عقلي را اثبات کردیم، این از دایره ادله حجیت استصحاب خارج است. بنابراین در اینجا مي‌گویند خود مستصحب چیست؟ عدم ابتلاء به مسائل حج، مثال خیلی خوب و مورد نيازي است. ما نمي‌دانیم در آینده مستطیع مي‌شویم تا تعلم مسائل حج براي ما واجب باشد یا مستطیع نمي‌شویم. آیا مي‌شود الان استصحاب استقبالي جاري کنیم و بگوئیم ابتلاء در کار نیست؟ این اشکال مرحوم نائيني به این استصحاب است، که اینجا مستصحب ما، موضوع براي حکم شرعي نیست و اثر عقلي و حکم عقلي بر آن بار مي‌شود.

پاسخ محقق خوئي از اشکال محقق نائيني

مرحوم محقق خويي در محاضرات، این اشکال استادشان را جواب داده‌اند. ایشان فرموده‌اند گاهي شارع مي‌تواند موضوع یک حکم عقلي را از بين ببرد، ما در اینجا یک حکم عقلي به نام «لزوم تعلم» داریم، یا یک حکم عقلي به نام «دفع ضرر محتمل»، حکم عقلي دیگری به نام قاعده «قبح عقاب بلا بيان» نیز داریم. درست است که این قواعد، خودش قواعد عقلي است، اما شارع مي‌تواند من جهة اُنّه شارع، در موضوع این احکام تصرف کند.

عقل مي‌گوید اگر در جايي بيان نباشد، عقاب قبيح است. اگر شارع بگوید من خبر واحد را «بيان» قرار مي‌دهم، موضوع حکم عقل از بين مي‌رود. اگر شارع بگوید در اینجا با استصحاب عدم ابتلاء، دیگر ضرر احتمالي منتفي است تعبداً، شارع مي‌فرماید تو نمي‌دانی که در آینده ابتلاء به حج پيدا مي‌کني یا نه، احتمال مي‌دهي ابتلاء به حج را، احتمال ابتلاء، عقلاً تو را وادار مي‌کند که مسائل حج را یاد بگیری. اما استصحاب عدم ابتلاء را جاري کن و با استصحاب عدم ابتلاء، شارع مي‌گوید تو تعبداً مبتلاء

نمی‌شوی و ضرری گریبان تو را نمی‌گیرد. وقتی ضرری گریبان او را نگرفت، اینجا دیگر حکم عقلی جریان پیدا نمی‌کند.

به تعبیری که ایشان فرموده‌اند که تخصیص در احکام عقلیه راه ندارد، اما تخصص که راه دارد، یعنی در موردی کاری کنیم، حکم عقلی در آن مورد تخصصاً جاری نشود، و آن مورد تخصصاً از مورد حکم عقلی خارج شود. اینجا هم همین‌طور است.

سوال:...

پاسخ استاد محترم: حج برای مستطیع واجب است و در این شک نداریم. ما می‌خواهیم ببینیم ما که نمی‌دانیم در آینده مستطیع می‌شویم یا نه، الان مشهور می‌گویند تعلم واجب است. عرض کردیم اول بحث، مواردی که انسان 1- علم به ابتلاء. 2- اطمینان به ابتلاء 3- احتمال به ابتلاء داشته باشد، در هر سه مورد مشهور تعلم را واجب می‌دانند. منتها در این مورد سوّم، قول مخالفی وجود دارد که می‌گوید استصحاب عدم ابتلاء را جاری می‌کنیم.

نقد استاد بر جواب محقق خوئی

آیا جواب مرحوم محقق خویی از مرحوم نائینی تمام است یا نه؟ به نظر می‌رسد این جواب تمام نیست. برای اینکه یک زمانی ما می‌گوییم شارع در اینجا می‌گوید ضرری گریبان شما را نمی‌گیرد، اگر چنین چیزی بود عدم وجود ضرر را استصحاب می‌کنیم. اگر چنین استصحابی داشتیم، حرف مرحوم آقای خویی درست بود. حالا که ضرر نیست، حکم عقل به لزوم دفع ضرر محتمل تخصصاً خارج می‌شود. در حالی که ما اصلاً چنین استصحابی در اینجا نداریم. آنچه هست این است که می‌گوییم امروز حج مورد ابتلاء نیست، می‌خواهیم استصحاب استقبالی کنیم، بگوییم دو سال آینده هم مورد ابتلاء نیست، پس تعلم آن واجب نیست.

مرحوم نائینی می‌گوید این مستصحب، اثر شرعی ندارد. مستصحب، یعنی عدم الابتلاء موضوع برای حکم عقلی به عدم وجوب تعلم است. اما این چه ربطی به مسأله ضرر و عدم ضرر دارد؟ بله، به نحو کلی ما هم این کبرا را قبول داریم که شارع می‌تواند تعبداً موضوع یک حکم عقلی را اثبات یا نفی کند، مانعی ندارد. اما این غیر از آن مسأله است. به نظر می‌رسد که این اشکال مرحوم نائینی تام است، مگر روی قول کسانی که اصل مثبت را حجت بدانند. اگر کسی بگوید اینکه شما می‌گویید اصل مثبت معتبر نیست، ما این مبنا را قبول نداریم، اصل مثبت حجت دارد.

اشکال سوم براستصحاب عدم ابتلاء

اشکال سوّم به این استصحاب این است که گفته‌اند در محلّ خودش ثابت شده که استصحاب و اصول عملیه در اطراف علم اجمالی جاری نمی‌شود. شما وقتی علم اجمالی دارید که یکی از این دو ظرف نجس است، در هیچ کدام نمی‌توانید استصحاب طهارت را جاری کنید. چرا؟ علت‌های مختلفی گفته‌اند، یکی از علت‌هایی که گفته‌اند این است که موجب لزوم مخالفت عملیه قطعیه است. شما اگر علم اجمالی دارید که یکی از این دو ظرف نجس است اگر بخواهید در هر ظرفی استصحاب طهارت را جاری کنید نتیجه این می‌شود که هم این ظرف پاک است و هم آن ظرف پاک است. برای اینکه شما علم دارید به اینکه یکی از اینها نجس است. پس جریان استصحاب در اطراف علم اجمالی موجب مخالفت قطعیه عملیه است. و مخالفت قطعیه عملیه، عقلاً جایز نیست.

تعلیق استاد محترم بر اشکال سوم

این اشکال هم اشکال واردی است و در جای خودش هم مسلم است که در اطراف علم اجمالی استصحاب جریان ندارد. إلا اینکه فقط در مقابل این اشکال سوّم می‌شود یک حاشیه مختصری زد و آن این است که درست است وقتی انسان به تکلیف می‌رسد، نسبت به یک سری از تکالیف علم اجمالی دارد، اما وقتی علم به صلاة و صوم و صیام و زکات و اینها پیدا کرد و علم پیدا کرد که مثلاً این مقدار، مورد ابتلای او است، آن علم اجمالی اوّل او منحل می‌شود. اگر کسی انحلال علم اجمالی را در اینجا پذیرفت، باز این اشکال سوّم به استصحاب وارد نیست.

اشکال چهارم بر استصحاب عدم ابتلا

اشکال چهارمی هم وجود دارد که، گفته‌اند اگر بخواهیم استصحاب را جاری کنیم، آیات و روایاتی که امر به تعلم می‌کند مثل «[فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ](#)»، از آیاتی است که دلالت بر وجوب تعلم دارد، یا آن روایاتی که وقتی در روز قیامت سوال می‌کنند که چرا این کار را انجام ندادی، می‌گویند که نمی‌دانستم، باز سوال می‌شود چرا نرفتی که بدانی؟ «هلا تعلمت»، چرا نرفتی یاد بگیری، این آیه و روایتی است که از آن وجوب تعلم استفاده می‌شود.

آنوقت گفته‌اند اگر بخواهیم استصحاب عدم ابتلاء را جاری بدانیم، لازمه‌اش این است که این آیه و روایت مواردش موارد نادر شود. چون انسان غالباً علم به ابتلاء یا اطمینان به ابتلاء ندارد. پس غالباً از صد مورد در نود مورد باید استصحاب عدم ابتلاء جاری کنیم. آنگاه مصداق این آیه و این روایت به یک فرد نادر باقی می‌ماند، و مورد آن می‌شود نادر و این استهجان دارد.

علی‌آی حال؛ این اشکالات اربعه‌ای است که بر استصحاب وارد شده و اشکال مهم، همین است که وقتی موضوع حکم عقل را احتمال ابتلاء دانستیم، جایگاهی برای استصحاب وجود ندارد و نتیجه اینکه همان قول مشهور ثابت است که در صورت علم یا اطمینان یا احتمال ابتلاء، تعلم واجب است. این تمام کلام در مسأله اصل وجوب تعلم، حالا در باب تعلم دو مطلب دیگر باقی مانده.

1- آیا این وجوب؛ عقلی، شرعی، طریقی، ارشادی است؟

2- اگر کسی این واجب (تعلم) را ترک کرد - که مرحوم شیخ انصاری در رساله عملیه‌اش نقل شده، ولو اینکه مرحوم نائینی احتمال می‌دهد که اشتباه ذکر شده است؟- آیا ترک تعلم، فسق‌آور است. این دو بحث کوچک باقی می‌ماند و بعد هم بحث مهم واجب نفسی و واجب غیری است.

ما همین‌جا بحث را خاتمه می‌دهیم و إن شاء الله اگر سال آینده حیات بود، دنباله همین بحث را خواهیم داشت.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين